

بسم الله الرحمن الرحيم

ص ۸۲: **وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأَحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا** (نساء: ۲۴)

این آیه علی الظاهر پر دل و جرأت‌ترین شخص را می‌خواهد برای تبیین و دفاع از محتوای این آیه! در میانه‌های آیه راجع به ازدواج انقطاعی بحث کرده. معنی آیه این است که: در گروه‌هایی که خداوند متعال داشتند ذکر می‌کردند که با این‌ها نمی‌توانید ازدواج بکنید این گروه **وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ** به عنوان آخرین گروه‌هایی است که نمی‌توان با آن‌ها ازدواج کرد؛ زن‌های شوهردار هستند.

تمام آیات قبل، محرمات سببی و نسبی و رضاعی را بیان کرد، این گروه **وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ**؛ با زن‌های شوهردار موقعی که مشخصاً متلبس به این معنا هستند؛ یعنی شوهر دارند، ازدواج میسور نیست. **إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ**؛ مگر آن‌هایی که به ملک یمین‌اند. این یا استثنایی است از کل آیات قبل که با این‌ها می‌شود ازدواج کرد و می‌شود بهره برد از ملک یمین.

ملک یمین الان دیگر وجود ندارد؛ یعنی کنیز و امه و عباراتی شبیه به این که با آن‌ها ازدواج نمی‌کنند او ملک یمین است و خرید و فروش می‌شده و فروخته می‌شده به کس دیگری، یا در جنگ‌هایی بوده که کنیز می‌شده که اگر هم شوهردار بودند، پس از این که کنیز می‌شده رابطه و علقه زوجیتش با شوهر خودش قطع می‌شده و ملک یمین کس دیگر می‌شده است. این حالا **إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ** وجود ندارد تقریباً، شاید قبائلی الان ملک یمین داشته باشند! ولی با این‌ها ازدواج نمی‌کردند و نکاح به معنای صیغه نکاح خواندن نبوده. این‌ها مال این‌ها بوده! این گروه یا استثنای از همان **وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ** است، یا استثنای از کل حرّمات قبلی است که می‌خواهد بگوید که ملک یمین مسئله دیگری است و جمع شدن با این‌ها خارج از آن بحث است.

کِتَابِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ؛ این حکم خداست بر شما وَأَحِلَّ لَكُمْ مَّا وَرَاءَ ذَلِكُمْ؛ بهر حال چیزی که غیر از این‌ها باشد بر شما حلال است. این که این گروه‌های ۱۵ و ۱۷ گانه را نقل کرده و بعد گفته وَأَحِلَّ لَكُمْ مَّا وَرَاءَ ذَلِكُمْ، بهر جهت روایات این‌ها را تخصیص زده؛ یعنی کسان دیگری هم هستند که حلال نیستند؛ مثل فرض بفرمائید که کسی اگر یک عمه‌ایی را بگیرد، برادرزاده او را نمی‌تواند بگیرد، یا اگر خاله‌ایی را بگیرد (نه عمه و خاله خودش) نمی‌تواند همزمان با این که خاله را گرفته خواهرزاده را هم بگیرد، اما اگر خواهرزاده را اول گرفته باشد، می‌تواند خاله او را بگیرد، ولی اگر خاله را گرفته باشد، نمی‌تواند خواهرزاده او را بگیرد، الا به اذن او! به هر جهت قیود دیگری در روایات هست؛ یعنی؛ این جوری نیست که دیگر هر نکاحی مجاز باشد، حتی اگر کسی که با کسی زنا کرده باشد دیگر نمی‌تواند مادر او را بگیرد.

### قاعده اصلی مهر: اول پرداخت سپس ازدواج

گروه‌های دیگری در فقه شیعه و سنی هستند که خلاف این وَأَحِلَّ لَكُمْ مَّا وَرَاءَ ذَلِكُمْ! به عبارتی این وَأَحِلَّ لَكُمْ مَّا وَرَاءَ ذَلِكُمْ، تخصیص خورده به آن روایت قطعی که داریم وَأَحِلَّ لَكُمْ مَّا وَرَاءَ ذَلِكُمْ این‌که أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ؛ باز دوباره مسئله مهر را خدا مطرح می‌کند که حتماً باید با مهر شما این‌ها را گیر بیاورید و با این‌ها باید با مهر ازدواج بکنید! پول بدهید و ازدواج بکنید؛ یعنی خرج بکنید برای به دست آوردن این‌ها! أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ؛ یعنی مال بدهید تا این‌ها را به دست بیاورید! خرج بکنید و هزینه کنید تا این‌ها را به دست بیاورید!

مراجعه بکنید به همان بحث‌های ابتدایی بحث مهر و این که الان خیلی راحت می‌شود زن گرفت! چون که کسی مهر را نمی‌دهد و یک چیزی به ذمه می‌گیرد، ولی عرض شد که آن موقع‌ها اصلاً مهر را می‌دادند و برای همین است که در آیات قبل دارد که از آن‌ها نگیرید! چون که می‌دادند؛ برای همین گفته وقتی می‌خواهید از آن‌ها جدا بشوید آن‌ها را در فشار قرار ندهید که بخشی از آن چیزهایی که دادید بگیرید. قبلاً مهر را می‌دادند منتها الان مهر را نمی‌دهند و در ذمه نگه می‌دارند، البته اشکال شرعی ندارد، ولی قاعده اصلی مهر این نبوده. راجع به مهر مفصل بحث کردیم.

## برخورد با زن تنها و تنها در قالب عفت

وَأَحِلَّ لَكُمْ مَّا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ؛ شما این‌ها را بطلبید با اموالتان، منتها این‌جور باید باشید مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ؛ یعنی اصلاً شیوه برخوردتان با زن باید در قالب عفت باشد؛ یعنی فضایی که حاکم فضای ارتباط با زن هست که حالا آیات بعدش هم که بحث دوست دختر و دوست پسر مطرح می‌کند، می‌بینید در برخورد با زن، شخص باید محصن باشد؛ یعنی برخوردی که همراه با عفت، همراه با پاکدامنی است و در این فضای برخورد با زن که با ابتغاء اموال دارد پیمایش می‌کند، فضایی است همراه با عفت و پاکدامنی؛ یعنی می‌گوید: بطلبید این‌ها را پاکدامانه و در فضای غیر مسافحین. غیر این‌که طرف مثبت‌اش را اثبات می‌کند، طرف منفی‌اش هم نفی می‌کند؛ غیر مسافحین؛ در حالتی غیر مسافحانه.

سفاح که به معنای زنا است این معنای لغوی خودش قابل توجه هست معنای لغوی خودش؛ یعنی صبغ الماء یعنی شهوت طلبانه یعنی هیچ ثمری ندارد و فقط صبغ الماء، آب ریزی است و هیچ آثار دیگری بر آن مترتب نیست. از برخورد با زن فقط یک آب ریزی می‌خواهد.

صفح به معنای گذشت با «ص» این سفح به «س» به معنای صبغ الماء؛ یعنی آب ریزی یعنی از برخوردش با زن چنین چیزی مد نظرش هست و قرآن می‌گوید به این شیوه نه! (این‌ها در فهم معانی بعدی‌اش مهم است) بلکه فقط محصنین غیر مسافحین. سفاح به معنی زناست، منتها خود ریشه لغوی این هم مهم است در فهم محتوای دین و محتوای چیزهایی که می‌خواهد از این به بعد هم بیاید.

در قسمت بعدی آیه بحث ازدواج انقطاعی است. با این زمینه‌ایی که چیده شد،

فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ؛ یعنی از زنانی که متعه کرده‌اید، استمتاع بجوئید.

فَأْتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةً؛ این به عنوان اول فریضه و مفروضه و چیزی که مفروض و مورد توافق بین خودتان

بود، حتماً اجرشان را بدهید.

وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ؛ و جناح و گناهی نیست بر شما بعد از این که تراضی کردید مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ؛ بعد از این که یک چیزی را فرض و مشخص کردید، تراضی بکنید که حالا قیمتش را عوض بکنید إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا؛ خدا علیم و حکیم است. در این احکام و در آوردن این احکام خدا رعایت حکمت را کرده است.

آن عنصر محوری که ظاهراً در این آیه وجود دارد و همه درگیر با چنین بحثی هستند چه عملاً، چه فکراً، و نظراً، همین بحث صیغه است.

سؤال: قبل از این که به این قسمت پردازیم من دو تا سؤال از قسمت قبل داشتم یکی بحث ملک یمین و کلاً کنیزداری که یک کمی ذهن را اذیت می کند، به شکل ملک برخورد کردن با یک انسان که حالا قویاً هم نفی نشده که فرزند آن انسان هم بنده توست این که چه لباسی بپوشد! چطوری زندگی کند!

یکی هم قسمت بعدش که وَأَجَلَ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ این که آیه صریحاً می گوید که غیر از این برای شما حلال است بعد از یک جای دیگر شما مثلاً یک وقت هایی مثلاً تو دو جای مختلف تطابق آیات می کنید بعد این آیه که صریحاً آمده گفته وَأَجَلَ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ می گوید، به آیه قید خورده. آیا به این راحتی آیه خلاف خودش قید می زند؟

### اسلام زمینه ساز از بین بردن نظام برده داری

- جواب سؤال اول شما این است که ملک یمین یک چیزی بوده که وجود داشته؛ یعنی شما توقع دارید از یک حکومتی که می خواهد بیاید خودش را جا بیندازد، یکهو سونامی ایجاد بکند در وضعیت اقتصادی و شرایط اجتماعی! چنین حکومتی پا نمی گیرد! ملک یمین چیزی بوده که محور اقتصاد مملکت داشته براساس آن می چرخیده و اسلام که نمی تواند وقتی که وارد می شود، کلاً وجود نظام برده داری را ندید بگیرد و اصلاً بر پایه این هیچ برنامه ریزی نکند! اصلاً فرض نکند که چنین عنصری به عنوان عنصر اقتصادی پذیرفته شده در میان اقوام وجود دارد. حساب کاملاً متفاوتی سر ملک یمین ها باز بوده که اصلاً اسلام تازه آمده اول این ها را آدم به

حساب آورد و گرنه این‌ها را داخل آدم حساب نمی‌کردند، اما آیا اسلام با وجود یکی سری احکام این‌چنینی ملک یمین را تشویق کرده؟ نه! بلکه زمینه را برای آزادسازی این‌ها انجام داد و در یک نظام منطقی این کار را کرد. شما نگاه کنید کفاره بسیاری از چیزها عتق رقبه است! که یواش یواش بنده‌ها با یک نظام و ترتیب منطقی آزاد شوند. شما فکر نکنید که آن موقع بنده‌ها دوست داشتند آزاد شوند! مثل این است که الان شما یک کارگری را که در خانه‌ها کار می‌کند، آزادش کنید! اصلاً کجا برود؟ اصلاً چه کار بکند؟ چه کسی به او برسد؟ یعنی نظام اقتصادی نباید این‌جوری باشد که یکپه‌سو نامی ایجاد کند! هیچ کس تکلیف خودش را نداند! نه ارباب بداند تکلیفش چیست؟ نه بنده بداند تکلیفش چیست نسبت به این فضای جدید! لذا اسلام با یک ترتیب کاملاً منطقی پیش رفت که یواش یواش اولاً این‌ها را آدم کرد بعد که آدم کرد اصلاً می‌دانید که این‌ها گروه‌هایی بودند حالا این را زمینه‌ایی می‌کنم برای این که یک مطلبی را بگویم.

### زن وقتی ازدواج می‌کند در دژ می‌رود

ببینید در بحث احسان سه تا تعبیر داریم، *أحصنت المرأة سه تا معنی دارد: ۱- به معنای این‌که زن شوهر کرد. می‌دانید که حصن به معنای دژ است؛ یعنی زن وقتی که شوهر می‌کند توی دژ می‌رود؛ یعنی باید برود در آن دژ قوی شوهر! الان یک تعبیر متداول و مرسوم را دارند راه می‌اندازند که زن و مرد چه فرقی با هم دارند؟ و حتی دارند یک کاری می‌کنند که او را از جس دژ بودن تهی کنند و اتفاقاً زن دوست دارد برود تو دژ! یک تحقیقی در آلمان شده بود، دیدند ۷۰٪ از دخترهای آلمانی دوست دارند با پسرهای شرقی ازدواج بکنند. این توهم شده بود که نکند این قضیه به دلیل استقبال نسبت به اسلام است اما تحقیق کرده بودند دیدند نه! اصلاً ربطی به بحث اسلام هم ندارد. مردهای شرقی مردهایی‌اند که به کارهای زنانشان کار دارند! یعنی تو کجا رفتی؟ کجایی؟ چرا دیر اومدی؟ این یک حسی است که اتفاقاً یک سری از مردها با این کارهای رمانتیک و حرکات رمانتیک آمدند که آدم خوبه بشوند، شده‌اند آدم بده!*

شاه‌کلید ازدواج: اطاعت از مرد و محبت به زن

باید ببینید مرد دنبال چیه، زن دنبال چیه؟ این‌ها را یاد بگیرید و به بچه‌ها هم باید یاد داد! زن دنبال چیه از مرد؟ مرد دنبال چیه از زن؟ یکی از عنصرهایی که واقعاً مرد از زن می‌خواهد اطاعت است. حالا ممکن است این به انحراف برود. هر چیزی ممکن است به انحراف برود! مرد از زن اطاعت کردن می‌خواهد، زن هم از مرد محبت می‌خواهد. به بچه‌هایتان بگویید که به حرف بابات گوش کن، به بچه‌هایتان بگویید که به مامانت محبت کن! یعنی دو نقطه شاخصی که این وسط وجود دارد این است؛ یعنی مردی که اطاعت بشود! مراجعه کنید به آیه **الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ** این آیه شاه کلید در بحث ازدواج است. اصلاً شاه بیت بحث قسمت مردانه‌اش این است و قسمت زنانه‌اش این است که از طرف مقابل محبت می‌خواهد.

گاهی اوقات ازدواج‌هایی شکل می‌گیرد که این قدر رابطه خوب است که هر کس کار خودش را انجام می‌دهد حتی تو این فرض باید پانتمیم‌اش را بازی کنید! یعنی چی؟ یعنی این زن باید در خانه این‌جوری باشد که بگوید: من بروم خانه‌مان آقامان می‌آید، با این که ممکن است اگر آقا بیاید و او در خانه نباشد هیچ اتفاقی هم نیفتد! یعنی هیچی هم نگویید، ولی این حس **اقتدار مردانه** را باید نشان داد، حتی خود زن این را دوست دارد خانم‌ها خودشان می‌دانند و به کسی هم نمی‌گویند، تو خودشان می‌گویند. ما شنود گذاشتیم می‌فهمیم! که آن مردی که قوی و مراقب است، او مرد است! اتفاقاً مردی که مراقب نیست، مرد نیست! مردی که مراقب می‌کند آن حالت دژ بودن خودش را نگه داشته است.

ما بالاخره کم مشاوره نداشتیم تو این ده سال که بسیاری از خانم‌ها از مردهایشان شاکی‌اند و می‌گویند این کاری به کار ما ندارد! اصلاً کاری ندارد که من دیر می‌آیم، یا نمی‌آیم بعدش هم این را گذاشته به حساب خوب بودن خودش! یعنی ببین چقدر من دارم خوب برخورد می‌کنم! من دستت رو باز گذاشتم شما را مطلق العنان، مبسوط الید هر جوری می‌توانی عمل بکنی! در حالی که این اصلاً خوشایند هم نیست برای زن!

زن هم از مردش محبت می‌خواهد ضمن این که محبت داشته باشد این اطاعت را داشته باشد. باید به زن محبت کرد! پس مرد از زن چه می‌خواهد؟ آقا جان، اطاعت می‌خواهد! زن هم از مرد محبت می‌خواهد. این فضای

تو دژ رفتن و تو دژ قرار گرفتن که زن با شوهردار شدن داخل دژ قرار می‌گیرد. این نقطه حساسی از مباحث دینی است.

### انسان ظرفیت معشوق بودن ندارد

البته از این محبت که می‌گوییم، عشق در نمی‌آید. بارها گفتیم بار دیگر هم لازم باشد، می‌گوییم که اصلاً ظرفیت یک آدم نیست که کسی بتواند به او عشق بورزد. خودتان را سر کار نگذارید! این که این قدر همین غربی‌ها بحث عشق، عشق می‌کنند، آدم ظرفیتش خیلی پایین‌تر از این است که کسی کلاً بتواند به او عشق بورزد! اگر به این محبت‌های بین دو تا آدم، اسم عشق می‌گذارید، پس برای آن رابطه‌های متعالی‌تر یک لغت جدیدی وضع کنید! این‌ها عشق نیست و اصلاً عشق ظرفیت یک آدم نیست که کسی بتواند به او عشق بورزد. می‌توان با آدم خیلی محبت خوب و منطقی داشته باشد، ولی عشق نیست! ببینید الان تصویری که داریم به جوان‌ها می‌دهیم این است که شما با ازدواج خودتان به آن عشق می‌رسید و وقتی که می‌رسند به ازدواج می‌بینند که نمی‌رسند و این‌ها فقط یک پف است که بلند می‌شود و می‌خوابد! و اتفاقاً پس از این که می‌بینند که نمی‌رسند و تمام آن آرزوهایشان را بسته بودند که با این به آن عشق برسند، به شدت از همدیگر زده می‌شوند!

اگر قرار بود همین غربی‌هایی که این‌همه بحث عشق را به این صورتش بین زن و مرد راه انداختند و اینقدر در آن دمیدند، چرا خودشان گندترین نوع ارتباط با خودشان را خودشان دارند؟! چرا این‌ها نرسیدند به عشق؟! عشق در فضای دیگری مطرح می‌شود و در فضای بین آدم با آدم مطرح نمی‌شود اصلاً! می‌خواهید این فضا را تو آدم با آدم مطرح بکنید، ظرفیت این فضا نیست اصلاً! خودتان را سر کار نگذارید! البته اگر این دو نفر با همدیگر عاشق چیز دیگری بشوند یعنی عشق را در آن فضا بخواهند تجربه بکنند، محبت هایشان نسبت به همدیگر به شدت زیاد می‌شود ولی باز عشق نمی‌شود.

این همان چیزی است که امیر المؤمنین (ع) می‌گوید: **مَنْ أَصْلَحَ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ**؛ کسی اگر رابطه خودش را با خدای خودش اصلاح بکند، خداوند رابطه او را با بندگان خودش اصلاح

می‌کند؛ یعنی دو نفر می‌توانند محبت‌های خیلی ویژه به همدیگر داشته باشند روی یک اعتقاد دیگر و یک انگیزه‌های دیگر! یعنی در عاشق شدنشان نسبت به چیز دیگری و حرف‌های متعالی‌تر، می‌توانند محبت‌های ویژه‌ای نسبت به همدیگر پیدا بکنند، و کلاً نسبت به خلق خدا محبت‌هایشان ویژه می‌شود، پس محبت بکنید خودتان را سر کار نگذارید! این چیزی که در «تایتانیک» دیدید، اصلاً مال این فضا نیست! حتی یک پلیسی نسبت به یک بچه هم می‌تواند چنین کارهایی را بکند! تازه اگر آن آقای تایتانیک را می‌آوردید و می‌گفتید آقا شما می‌خواستی واقعاً برای او بمیری؟ می‌گفت: نه بابا ما اینقدر هم نمی‌خواستیم مایه بگذاریم، ولی اینجوری شد که ما گفتیم خودمان را نجات بدهیم حالا تو این تخته پاره رو بگیر برو بالا، ما خودمان یک کاری می‌کنیم بعدش خودمان نتوانستیم کاری کنیم! یعنی این جوری‌ها هم نیست که شما دارید آنقدر قضیه را هیجانی می‌کنید که ببین این برای او چه کرد؟ خودش را برای او کشت! اگر این جوری باشد این آتش‌نشان‌ها برای چه توی آتش‌سوزی خودشان را برای بچه‌ها می‌کشند؟!

این فضاها را اصلاً مطرح نکنید! فضای عشق بین زن و شوهر را باد نکنید! عشق مد نظری که خلأ و گمشده بشر است. به دلیل همان عشق است که می‌دود، این شغل را به او می‌دهی، می‌بینی ارضاء نمی‌شود، آن شغل را می‌دهی می‌بینی ارضاء نمی‌شود، آن ثروت را به او می‌دهی می‌بینی ارضاء نمی‌شود، هزاران زن به او بدهی می‌بینی ارضاء نمی‌شود!

اصلاً برای بشر یک گمشده گذاشتند برای همین است که این روابط زن و شوهر را خدا به نام مودت و رحمت می‌گوید که به عنوان آیت الهی است که تو از این نشانه‌گیری بروی بفهمی که چه خبر است و نقطه اصلی را پیدا بکنی که این آیه الهی که بین شما شکل گرفته، این فضا را خدا به نام مودت و رحمت مطرح می‌کند نه «اشد حباً لله!» فضای مودت و رحمت، دوست داشتن همدیگر، از آن طرف ترحم و رحمتی که نسبت به همدیگر دارند، شفقتی که نسبت به همدیگر دارند! این مال این فضاست! این کجا و رابطه انسان با خدا کجا؟! می‌آید این کار را بکنید، می‌بینید نمی‌شود، بعد می‌بینید که الان بدون دعوا قهر می‌کنند! چرا الان بدون دعوا الان زندگی‌ها محکوم به فناست؟ چرا قبلاً اقللاً دعوا می‌کردند و یک کاری می‌کردند، الان دعوا نکرده

محکوم به این است که نمی‌توانند با هم زندگی بکنند! چرا؟ چون می‌خواستند همان رابطه‌ای که گمشده انسان با خداست، می‌خواستند آن رابطه را گیر بیاورند، رفتند دیدند گیر نمی‌آید و می‌دانید که خیلی از این‌ها تبدیل می‌شوند به ضد مرد! و ضد زن! به دلیل این که می‌خواستند یک چیزی گیر بیاورد که آن، خدا بوده، گیر هم نمی‌آید! بلکه یک چیزهایی هست همان اوائل ازدواج و اول آشنایی که اصلاً تمام ذهن و دل آدم را مشغول به خودش می‌کند که آن فضایی است که درست می‌شود و تمام هم می‌شود! این که زن و شوهر واقعاً محبت، به هم داشته باشند و دلشان برای هم بلرزد، دلشان برای هم بتپد، هر چه هست ولی خواهشاً اسم عشق نگذارید! اگر این عشق است، پس یک اسم دیگر برای آن بگذارید! می‌گویند عشق به خدا، عشق به زن، عشق به بچه ولی این‌ها چه ربطی به هم دارد! این‌ها قابل مقایسه نیستند؛ مثل حکایت خط و سطح است که دو تا خط را با هم مقایسه می‌کنند، ولی خط را با سطح که مقایسه نمی‌کنند! که بگویند آن خط بزرگتر از آن سطح است؛ چون این‌ها دو تا مقوله کاملاً از هم جدا هستند. فقط یکی آیتی است برای رسیدن به او!

### شاه کلید زندگی: اقتدار پدر و محبت به مادر

و تا آن را هم کسی تجربه نکند دوست داشتن واقعی نسبت به خلق خدا را نمی‌تواند تجربه بکند! دوست داشتن واقعی نسبت به خلق خدا که همه خلق خدا را دوست داشته باشد از جمله زن و بچه که واقعاً هم دوست دارد و تو دژ مستحکم خودش می‌برد. به بچه‌ها نگویند که بابات از این حرف‌ها زیاد می‌زند! این یعنی لکه دار کردن نظام خانواده؛ یعنی ضایع کردن بابا جلو بچه! اصلاً توصیه من به خانم‌هاست که به این قضیه پر بدهید بگویند که حالا بذار بابا بیاد! بابا بیاد ببینم بابا چه می‌گوید! این که بابا چه می‌گوید، این هم، مورد نظر بچه هاست، هم مورد نظر خانواده است.

از آن طرف بچه حق ندارد دل مامان را بشکند! پدر بگوید: اصلاً تو حق نداری با مامان اینجوری حرف بزنی، تو حق نداری به مامان این را بگویی! این دل مامان و آن اقتدار بابا، این‌ها شاه کلیدهای زندگی کردن است! الان رعایت نمی‌کنند الان همه nice شده‌اند، همه گوگولی شده‌اند! باور می‌کنید الان بعضی از همین دخترهایی که

یک مدتی شماره می‌دادند، می‌آید مشاوره پیش ما، می‌گوید: دارم خواستگارها را رد می‌کنم؛ چون مرد قوی‌ایی نیست! یعنی سر ازدواجش می‌فهمد و حالا دنبال مرد قوی می‌گردد که بتواند به او اعتماد کند!

هیچ موقع مردهایی که برای مشاوره می‌آیند، نمی‌گویند: او یک زن قابل اتکایی نیست! اصلاً چنین چیزی نمی‌گویند؛ چون که قرار نیست به زن اتکا کنند! آن مردانی که گاهی اوقات در خواستگاری می‌گویند شما در خرج خانه چقدر کمک ما هستی، چقدر بی‌کلاس هستند! یعنی چقدر یک مرد باید حقیر باشد که بگوید که شما چقدر تو صحنه می‌آیی کمک ما؟ پیشاپیش دارد سنگ‌ها را وا می‌کند!

پس ببینید این احصنت المرأة یک معنیش این است؛ یعنی زن شوهر کرد.

یک معنی دیگرش زن عفیف است. این‌ها به همدیگر ارتباط دارد که در این آیه هر دو تا معنا آمده.

احصنت المرأة؛ یعنی زن عفیف است کما این که این استعمال قرآنی هم ما داریم کجا؟ آن‌جایی که داریم احصنت فرجها راجع به حضرت مریم(س). این جا وَالْمُحْصَنَاتُ معلوم است که زن عفیف را نمی‌گویند، نمی‌گوید با زن‌های عفیف نمی‌شود ازدواج کرد؛ چون که معنی ندارد! اصلاً آدم زن‌های عفیف را می‌گیرد. اینجا وَالْمُحْصَنَاتُ؛ یعنی زن‌های شوهردار. یک معنی دیگر احصنت المرأة همین زن عفیف؛ یعنی زنی که عفیف است که این تعبیر محصنین این‌جا به همین معناست. محصنین؛ یعنی به نحو عفیفانه پاکدامنانه.

«احصنت المرأة» یک معنی دیگر هم دارد؛ یعنی زن آزاد شد. چه ربطی دارد؟ بالاخره باید یک ربطی به لغتش داشته باش؟ این می‌دانید چه بوده که احصنت المرأة؛ زن آزاد شد؛ یعنی چه؟ به خاطر این‌که حره‌ها؛ زن‌های آزاد تن به سفاح نمی‌دادند و این بیماری‌های شایع بین کنیزها و امه‌ها بوده! دلیلش هم دست به دست شدن زیاد بوده؛ چون که این‌ها دست به دست می‌شدند و خرید و فروش می‌شدند و بالاخره در نظام خرید و فروش بودند و به جهت کلاس از طبقه پائینی بودند، نه طبقات اجتماعی فقر و غنا، بلکه تقریباً یک آدم‌های رذل بی‌پایه بودند؛ یعنی در رده‌های پایین فرهنگی بودند و عملاً این‌ها کسانی بودند که اهل زنا بودند. نوعاً زن حره اصلاً در این فاز وارد نمی‌شد، تو این کلاس وارد نمی‌شد؛ یعنی تو این بحث وارد نمی‌شد! حره‌ها نمی‌آمدند در

این فضا؛ لذا احصنت المرأة؛ یعنی زن آزاد شد چون که آزاد می‌شد عملاً عقیف می‌شد یعنی می‌رفت توی کلاس فرهنگی دیگری! این خیلی مهم است! که این فضای احصان‌هایی که وجود دارد چیست!؟

سؤال: ظاهراً در جنگ یک نفر به پیغمبر پیشنهاد دادند که مردهاشان را بکشیم و زن‌هایشان را بگیریم و پیغمبر هم استقبال کردند. درست است؟

جواب: نه! این نوع توصیف‌هایی که راجع به پیغمبر می‌شود، گاهی اوقات یک جور توصیف می‌شود که پیغمبر گویا نگاه می‌کرده ببیند مشاوره‌های مردم چه جور است نسبت به این قضیه که بعداً راجع به آن صحبت می‌کنیم.

سؤال: درباره آیه که گفته **احل لکم ماوراء ذلکم...**؟

### زبان قرآن و بیان اطلاق و تقييدها

جواب: **أَحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ** از این اطلاق و تقييدهایی است که خود قرآن فراوان دارد! یعنی خود قرآن وقتی دارد یک بیانی را می‌گوید، خیلی وقت‌ها نسبت به ما بعد خودش، فرض بفرمائید سوره نسا سوره سال چهارم، پنجم از هجرت است، هنوز چقدر شما داری تا پایان قرآن؟ هنوز ۵ و ۶ سال زمان وجود دارد! اگر چیزی در سوره مائده، و ... می‌بینید، این‌ها اساساً به عنوان مبین احکام خود پیغمبر مطرح شدند و این‌ها اطلاق و تقييدهایی است که خود قرآن دارد و یکی، دو جا هم نیست! اینقدر نمونه دارد که باید این را به عنوان زبان قرآن تلقی کرد اصلاً!

سؤال: به نظر خیلی سخت می‌آید که چرا قرآن با این همه تأکید می‌گوید که بقیه برایتان حلال ...

جواب: نه! می‌خواهم بگویم که اصلاً ما را آماده نگه داشته‌اند و یکی دو تا اطلاق و تقيید هم نیست که اساساً زبان قرآن ما را برای این اطلاق و تقييدها آماده نگه داشته! یعنی قرآن یک کاری کرده شما با یک آیه نمی‌توانی هیچ حرفی بزنی! یعنی یک کاری کرده که شما با یک آیه اصلاً به لحاظ زبان قرآن اصلاً نمی‌توانی حرف بزنی! همه‌اش مبتنی به آیات دیگر کرده و شما باید بروی در آیات دیگر جستجو بکنی تا بیایی. این یک بحث درباره

زبان قرآن است. این بحث سر جای خودش در علم اصول و ... بحث شده! این اطلاق و تقييدهایی که خود قرآن دارد، زبان قرآن است. شما هی می گوئید چرا با یک زبان دیگر صحبت نمی کند؟ حالا با این زبان می خواهد صحبت بکند! یعنی می خواهد این را بگوید بعدش هم خودش هم دارد تقييد می زند! مگر این که بگوئیم خودش هم با خودش منافات دارد، اما این که دیگر نمی شود! یعنی اطلاق، تقييدهایی وجود دارد که خودش وقتی دارد یک مطلبی را می گوید بالاخره اینقدر روشن است که وقتی دارد می گوید بقیه اش حلال! تو خود آن جا می بینی تقييدهایی دارد. یک جا مطلق؛ یعنی کلهش را می گوید، یک جا می بینی مقید می کند؛ قیدهایی آن را می زند مثل همین تبصره و ماده واحده ای که شما در مورد قانون اساسی می بینید! قانون اساسی چیه؟ قانون اساسی می گوید: این که من می گوئیم، ماده واحده و تبصره ها می آیند آن اطلاق و تقييدهایی آن قانون را می گویند. مجلس الان دارند چه کار می کنند؟ دارند قانون اساسی تصویب می کنند؟ نه! اصلاً کاری به قانون اساسی ندارند. الان در مجلس فقط دارند روی اطلاق و تقييدها بحث می کنند.

**فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً** من قبل از این که اساساً بخواهم راجع به بحث ازدواج موقت صحبت خاص بکنیم و این حکم را ببینیم چه جوری است، چون که این حکم اساساً بین شیعه و سنی اختلاف دارد و شیعه می خواهد این بحث را تثبیت بکند و اهل تسنن رد می کنند، ما اول ادله این ها را می آوریم؛ چون که بحث ما در این جا علمی است، پس اول باید معلوم شود که چنین بحثی به لحاظ قرآنی وجود دارد یا وجود ندارد! بعد بحث کنیم راجع به اشکالاتی که ممکن است به بحث ازدواج موقت وارد بشود!

بحث قرآنی: این بحث قرآنی را هم فقط ما نباید بکنیم، بلکه اهل تسنن هم باید بکنند! در بحث قرآنی است که ما باید بگوئیم که آیا به لحاظ قرآنی ازدواج موقت قابل اثبات است یا نه؟ اهل تسنن باید بگویند که قابل رد هست یا نه؟ یعنی آن ها باید با دلیل رد بکنند و ما هم باید اثباتش بکنیم؛ یعنی هم آن ها باید به لحاظ قرآنی حرف بزنند، هم ما باید حرف بزنیم! این جوری نیست که آن ها در فضای قرآنی بحث کنند و ما به میدان بیاییم! آن ها باید بگویند چنین نوع ازدواجی وجود ندارد و در رد چنین ازدواج هایی هم مثلاً مطلبی داریم.

در این آیه نقطه (point) قرآن در همین تکه آیه است **فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً** که در آن سه دسته، سه جور استدلال وجود دارد: ۱- استفاده از لغت استمتاع: می‌گویند: استمتاع یعنی عقدالمتععه؛ استمتاع ظهور دارد در عقد المتععه؛ یعنی شما عقد المتععه ببندید متعه هم یک معنی مصطلح فقهی دارد.

سؤال: آیا عرب قبل از قرآن این لغت را داشته است؟

جواب: نه! متعه یک اصطلاح فقهی است.

یک استدلال این است که می‌گوید: لغت استمتاع این‌جا به معنای عقدالمتععه است.

به دلیل **فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ** پس ما چیزی به نام متعه داریم. اما این حرف اشتباه است گرچه در تفاسیر آمده یعنی چنین حرفی دلیل نیست! به چه دلیل؟ به خاطر این‌که ما لغت استمتاع را در فرض غیر متعه داریم؛ یعنی استمتاع به معنای مطلق بهره‌برداری است و این اصلاً به معنای متعه به لحاظ فقهی نیست! شواهد قرآنی هم دارد. از جمله شواهدش بیاورید سوره مبارکه انعام آیه ۱۲۸، ص ۱۴۴ و سوره مبارکه توبه آیه ۶۹، ص ۱۹۸. این دو تا را با هم بیاورید!

آیه ۱۲۸: **وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ**؛ روزی که همه این‌ها را گرد می‌آوریم ای گروه جنیان خیلی از این انس و انسیان را شما ربودید و استکثار کردید و خلاصه خیلی از این‌ها را فریب دادید، گروه زیادی از این آدمیان را گرد آوردید. **وَقَالَ أُولِيَائُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ**؛ این جنیان شیطان یک سری اولیاء و رفقا و هواخواهانی از میان آدمیان دارند که می‌گویند: **رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ**؛ ما بهره از هم می‌بردیم، حال می‌کردیم با همدیگر! ما گروه جنیان و این گروه انسی‌ها، ما شیاطین انس و جن با هم دیگر بودیم و خیلی با همدیگر حال می‌کردیم.

«استمتع» در معنای کاملاً لغوی خودش است و این اصلاً به معنای عقدالمتععه نیست که جنی‌ها و انسی‌ها با همدیگر عقدالمتععه می‌بستند!

در ص ۱۹۸ در سوره مبارکه توبه آیه ۶۹ دارد: **كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالاً وَأَوْلَاداً**؛ مانند آن‌هایی هستید که از شما قوتشان بیشتر بود و اموال و اولادشان هم بیشتر بود **فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلْقِهِمْ**

فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلَاقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا؛ این‌ها بهره‌های خودشان را بردند فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ؛ شما هم بهره‌های خودتان را بردید كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلَاقِهِمْ؛ کما این‌که آن‌ها بهره‌های خودشان را بردند از این دنیا. دیگر هرچه بهره بود بردید وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا؛ آن‌ها سرشان را تو هر سوراخی کردند شما هم کردید! تو هر چه خوض کردند و فرو رفتند، شما هم کردید. شما هم همان کارها را دارید می‌کنید. برای شما هم لعنت و غضب خدا هم هست! شما هم فکر نکن که پسر خاله مائید! شما هم به همان عذاب، لعنت و غضب آن‌ها دچار می‌شوید!

این هم استمتاع در معنای لغوی خودش است، لذا منحصر نیست استمتاع به معنای عقل المتعه! پس از این قَمَّا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ معنای متعه در نمی‌آید.

گروه دوم استدلال کردند به معنای اجورهنّ. گفته‌اند اجورهنّ در مورد مهر به کار نمی‌رود. در مورد مهر «صدقات» به کار می‌رود که اگر معنایش مهر باشد؛ همان که معروف است در عقد دائم مهر می‌کنند، قرآن به نام صدقات از آن یاد می‌کند و اجر و مزد مال فضای ازدواج موقت، فضای صیغه است.

این استدلال هم استدلال تامی نیست! به چه دلیل؟ به دلیل این‌که خلافتش را داریم. در سوره مبارکه احزاب آیه ۵۰ و سوره مبارکه ممتحنه آیه ۱۰، این دو آیه را بیاورید!

در آیه ۵۰ سوره احزاب، در مورد پیغمبر می‌فرماید: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أَجُورَهُنَّ؛ ای پیغمبر ما حلال کردیم بر تو زن‌هایی که أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أَجُورَهُنَّ؛ مهرشان را بهشان دادی. ببینید این‌جا هم بحث همین مهر است که می‌دهند!

(سؤال) نه! ببینید اصلاً چیزهایی که بر پیغمبر حلال است بالاخره زن خودش برای خودش حلال یا نه؟ د الان کدام یکی از این دو دسته است؟ آتَيْتَ أَجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ ملک یمین که نیست! پس همسر خودش (نه آن کسی را که دارد صیغه می‌کند) جزو کسانی است که آتَيْتَ أَجُورَهُنَّ؛ یعنی از مهر او به نام أَجُورَهُنَّ یاد شده است. که دارد مزد و اجر او را می‌دهد، لذا تعبیر أَجُورَهُنَّ منحصر در عقد انقطاعی نیست که از

صرف دانستن کلمه **أُجُورَهْنَّ** و پیدا کردن **أُجُورَهْنَّ** ما بگوییم که این نشان دهنده عقد انقطاعی است؛ چون که **أُجُورَهْنَّ** برای عقد دائم و مهریه دارد به کار می‌رود.

سؤال: دلیل ندارد که ازواجک را به همه زنان پیغمبر نسبت بدهیم می‌توانیم بگوییم منظورش فقط زن‌های مثلاً...

جواب: این دلیل می‌خواهد؛ یعنی شما اگر باز دوباره بگویید، به همان دلیل قبلی که این دور می‌شود! این دلیل می‌خواهد که وقتی دارد می‌گوید **أَزْوَاجَكِ اللَّائِي آتَيْتَ أُجُورَهْنَّ**؛ بگویید که یعنی زن‌های صیغه‌ای پیغمبر این دلیل می‌خواهد! ظاهر آیه این است که زن‌های پیغمبر.

سؤال: یعنی آن زن‌هایی که پیامبر اول مهرشان را نمی‌دهد حرام هستند؟

جواب: نه! می‌خواهد بگوید کل زن‌هایش برای او حلال است. این‌ها قیده‌ای احترازی نیست، این همان قید غالبی است که عرض کردیم که اول مهر زن را می‌دادند تا با او ازدواج کنند! **أَزْوَاجَكِ اللَّائِي آتَيْتَ أُجُورَهْنَّ**؛ آن ازواجی که هنوز مهرشان را نداده‌ای برایت حلال نیست، این نیست! این همان قیده‌ای غالبی است. این جوری هم نیست که کسی در مسئله صیغه باید حتماً اول مهر را بدهد تا به او حلال شود! یعنی در صیغه هم این نیست. این صرف **آتَيْتَ أُجُورَهْنَّ**، این مال همان فضایی است که مهر زن را می‌دادند تا با او ازدواج کنند. می‌خواهد بگوید، زن‌ها و ملک یمین تو بر تو حلال‌اند.

ممتحنه آیه ۱۰، ص ۵۵۰ را هم ببینید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ**؛ یک سری زن‌های با ایمانی بودند که مهاجرت می‌کردند به مدینه؛ یعنی از شوهرهای مشرک‌شان جدا می‌شدند می‌آمدند مدینه. آیه می‌گوید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ**؛ این‌ها آمدند مدینه، اول امتحانشان بکنید! ببینید نکند این‌ها روی مشکلات با شوهرانشان در رفتند آمدند این‌جا؛ مثلاً قهر کرده با شوهرش بلند شده آمده مدینه! این‌ها را امتحان بکنید ببینید واقعاً دین آوردند، ایمان دارند! اگر از پس ایمان برآمدند **فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ**؛ اگر فهمیدید که این‌ها واقعاً زنان مؤمنات شدند حالا **فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ**؛ این‌ها را **deport** نکنید تو کفار که مثلاً برو! برگرد سر زندگیت! نه! اسلام خودش باعث انقطاع است و علقه

زوجیت را قطع می کند **لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ**؛ نه این زن ها به آن ها حلال هستند **وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهَا**؛ نه آن ها حلال هستند به این ها! این ها حلال همدیگر نیستند. اصلاً دیگر این علقه قطع شد **وَأَتَوْهُم مَّا أَنْفَقُوا**؛ ولی من خدا به دلیل این که اینقدر نظامم نظام عدل است **وَأَتَوْهُم مَّا أَنْفَقُوا**؛ هر چقدر شوهران کفار خرج این زن ها کردند از بیت المال مسلمین بردارید به آن مردهای کفار بدهید که این ها تو این قضیه متضرر مالی نشوند! یک سری مهر و نفقه و فلان خرج کرده و آخرش هم یکپویی با یک قانون کل خرج هایش پرید! نه! حکومت اسلامی هر چه خرج کرده باید بدهد.

### اول دادن مهریه، بعد ازدواج

**وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ**؛ این آیه مال اوائل هجرت بوده که این ها که عقد انقطاعی نمی کردند با این زن هایی که می آمدند! می گوید: **وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ**؛ دیگر گناهی نیست که با این ها ازدواج بکنید **أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ**؛ وقتی که مهرشان را می دهید! باز این همان است که قبلاً مهرشان را می دادند. صد بار تأکید شده که اسلام این جوری بوده که اول مهر را می دادند **إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ**؛ که بروید مهرشان را بدهید و با آن ها ازدواج بکنید! دیگر مانعی نیست! نگوئید این ها در حباله مرد دیگری بودند! نه! اسلام این قضیه را قطع کرد و پس از گذراندن عده خودشان، می توانید شما مهرشان را بدهید و با آن ها ازدواج بکنید این هم تعبیر **أَجُورَهُنَّ** در مورد مطلق مهر! اینجوری نیست که **أَجُورَهُنَّ** یعنی متعه! از آیات قرآن به لحاظ تفسیری در نمی آید. این استدلال دوم و ردش!

استدلال سوم که قوی ترین نوع استدلالی است که به لحاظ تفسیری انجام می شود، این استدلال است:

آیه سوره نساء را بیاورید! **فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ قَرِيضَةً**؛

خوب ذهن هایتان را آماده نگه دارید که این استدلال را بفهمید! می گویند که دو تا معنی این وسط وجود دارد، حتی بزرگان تفسیری به این معنا اشاره کرده اند که دو تا معنی از استمتاع وجود دارد ۱- معنی لغوی: بهره برداری ۲- معنای اصطلاحی: متعه. اگر قرار است معنی لغوی بهره برداری را بگیریم، این آیه با آیات سوره

مبارکة بقره تناقض پیدا می‌کند، به چه بیانی با آن آیه متنافر می‌شود؟ می‌گویند معنی لغوی‌اش مطلق بهره‌برداری است، مطلق بهره‌برداری یعنی چه؟ هر جور بهره‌برداری؛ یعنی از لمس، مس، جماع و دخول و تقبیل... مطلق بهره‌برداری است. اگر این‌جوری باشد، آیه دارد می‌گوید: اگر استمتاع کردید؛ چون که دارد مطلق می‌گوید، آیه می‌گوید همه‌ی اجر را به آن‌ها بدهید و آن مقداری را که با هم دیگر قرار گذاشتید تماماً باید بدهید! و حال آن‌که قبل این آیه در سوره بقره آمده که **فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ**؛ اگر دخول انجام نشده باشد **فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ**، پس این به معنای لغوی نیست اصطلاح را متوجه شدید؟ یک بار دیگر بگوییم؟ ببینید این حکم را می‌دانید که اگر ازدواجی باشد قبل از دخول نصف مهر تثبیت می‌شود. این یک حکمی است که قبل از این آیه در سوره بقره آمده. اگر تو این دو تا معنی یکی معنی عقدالمتعه (معنی اصطلاحی شرعی‌اش) و یکی مطلق بهره‌برداری که معنای لغوی‌اش است. اگر این معنای لغوی‌اش مراد باشد، اشکال به وجود می‌آید و با آن آیه متناقض می‌شود «و التالی باطل فلمقدم مثله»؛ یعنی این تالی درست نیست، پس مقدم هم همینطور درست نیست! یعنی این تالی که دارد به وجود می‌آید باطل است؛ چون تالی فاسد دارد. یعنی چی؟ یعنی این‌که شما اگر این معنی لغوی استمتاع را به معنی لغوی به کار ببرید، به مشکل برمی‌خورید! به کدام مشکل؟ به این مشکل که معنای لغوی استمتاع معنایی است که پرش خیلی از موارد را می‌گیرد حتی تقبیل و لمس و مس را هم در برمی‌گیرد. دخول و جماع و همه این معانی را می‌گیرد؛ در نتیجه اگر کسی حتی تقبیل کند (همسرش را ببوسد)، این آیه نشان می‌دهد که اگر این استمتاع را کرده **فَأَتَوْهُنَّ أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةً**؛ همه مهر به مرد واجب است؛ چون که آیه می‌گوید: آن مقداری که با همدیگر قرار گذاشته بودید همه را بدهید.

سؤال: آیه همه‌اش را نگفته!

جواب: اطلاقش این را می‌گوید!

**فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ** به همان اموال برمی‌گردد؛ یعنی به آن اموال دارید استمتاع می‌کنید **بِهِ مِنْهُنَّ**؛ از آن‌ها به **بِهِ**

برمی‌گردد. این‌که گفته **اجورهنَّ فريضة**؛ این‌جا دارد نشان می‌دهد که تمام مهر دارد تثبیت می‌شود و این

متناقض است با آن آیه‌ایی که می‌گوید: **فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ**.

این مطلب به عنوان محکم‌ترین دلیلی است که بزرگان تفسیری ما ذیل این آیه در تثبیت معنای ازدواج موقت آورده‌اند که به این حرف چند جور اشکال وارد است ۱- استمتاع دو تا معنی ندارد سه تا معنی دارد: عقدالمتعنه، استمتاع لغوی، استمتاع کنایی؛ یعنی کنایی بودن این لغت استمتاع، استمتاع کنایی یعنی چه؟ مگر داریم؟ بله!

(این جا بحث تفسیری advance است و در این جا کسانی می‌آیند که مدت‌ها کار تفسیری دقیق کرده‌اند، از این جهت بحث‌های قرآنی در این جا دقیق است) شما بیاورید سوره مبارکه بقره و خود آیه ۲۳۷ را ببینید و از این معانی کنایی در قرآن فراوان است مثل همین آیه‌ایی که دارد می‌گوید: **فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ** نگاه بکنید **وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ** یعنی چه؟ مس یعنی لمس، ولی لم یقل به احد(کسی نگفته) که این صرف با لمس باشد بلکه این همین مس کنایی است و کنایه است از چیز دیگری **وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ** **وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً**؛ که شما هم بین خودتان یک فریضه و واجبی را به عنوان مهر قرار دادید، **فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ** لذا این چیزی که به عنوان استمتاع وجود دارد سه تا معنی دارد: یکی عقدالمتعنه است، یکی استمتاع لغوی و یکی استمتاع کنایی که می‌توانند اهل تسنن بگویند که نگفته‌اند اما من از جانب خودم دارم می‌گویم که این استمتاع کنایی است و می‌تواند آیه کاملاً ناظر به استمتاع کنایی باشد و آخرش بشود **فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً**، پس دلایل تفسیری‌اش همه اش باطل است!

بحث را دقیق گوش کنید! موقعیت هرچیز را سر جای خودش پیدا کنید! نروید بگویید به یک نفر که فلانی صیغه را رد کرد! من نه تنها صیغه را اثبات می‌کنم، بلکه دفاع هم می‌کنم، اما سر جای خودش! اگر می‌خواهید نقل هم بکنید، درست نقل بکنید! برای این قضیه «یکفی لایکفی»؛ یعنی دلائل تفسیری‌اش کفایت نمی‌کند یعنی به جهت تفسیری به ما بگویند از روی آیه قرآن قسم بخور که از روی آیه قرآن می‌توانی در بیاوری! نه! احتمالات متعددی از آیه خارج می‌شود که نمی‌تواند کسی براساس آن این قضیه را اثبات کند، ضمن این‌که همین فضای اطلاق و تقییدهایی که زبان قرآن است، یکی از همان اطلاق و تقییدهایی که هست، این جاست، لذا

بعضی از مفسرین بزرگ خودمان می‌خواهند به جهت تفسیری این قضیه را اثبات بکنند و به جهت تفسیری قابل اثبات نیست!

## بیان کنایی قرآن و عفت کلام قرآن

سؤال: منظور از استمتاع کنایی چیست؟

جواب: معنی لغوی مس؛ یعنی لمس اما قرآن کنایه زده از یک چیز دیگر! طرف می‌تواند بگوید همین استمتاع به معنای مطلق بهره‌برداری که می‌گیرید یک معنای فراتر از این‌هاست! آن معنای فراتر نیست که بگویید مس را هم دربرمی‌گیرد و آن را هم می‌گیرد! نه! اما چرا لفظ مس را به کار برده؟ ببینید این شرم و حیای قرآن است! این یک بحث زبان قرآنی بود که قبلاً کردیم! این که قرآن خیلی چیزها را با ادب یاد می‌کند مثل این که می‌گوید بعد از این که شما از **الغائط** بیرون آمدید. آیا کسی از متن غائط بیرون می‌آید؟ غائط؛ یعنی گودال؛ می‌خواهد بگوید که شما پس از این که رفتی دستشویی و از گودال بیرون آمدید، وضو بگیرید! لذا گاهی بحث اتیان می‌کند؛ می‌گوید: وقتی که رفتید پیش همسرانتان، در این جا لفظ اتیان را می‌آورد و یک خرده تعبیر را عوض می‌کند می‌گوید: **أَجَلٌ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّقْتُ إِلَى نِسَائِكُمْ** رفت یعنی چی؟ یعنی حرف بد یعنی شما به زنانان حلال است شب‌های ماه رمضان حرف‌های زشت بزنید؟ بقیه جاها اشکال دارد اما یکی رخصتی داده‌اند که در شب‌های ماه رمضان حرف زشت بزنید! این که نیست! **الرَّقْتُ إِلَى نِسَائِكُمْ** یعنی چه؟ ببینید به یکی از ملازمات نکاح و دخول و نسبت به این که که حرف‌های زشت تو یک جاهای خاصی زده می‌شود، و می‌خواهد از بغل مطلب رد شود و یک جا هم کاملاً می‌خواهد دقیق بحث کند و بحث دخول را به صورت خیلی روشن‌تر می‌آورد.

سؤال: آیا قرآن می‌خواسته است مثلاً ادب را رعایت کند که لفظ استمتاع را به کار برده؟ اگر در نظر بگیریم

که می‌خواسته ادب را رعایت کند که شما باید بگویید که معنای بی ادبی‌اش منظورش بوده!

جواب: مثل هر حرفی که شما سر **تَمَسُّوْهَنَّ** می‌زنید، من هم همین را می‌گویم. می‌شود احتمال داد معنای دیگری مد نظر بوده و به صورت ملازم معنا این معنا را آورده. هر حرفی که شما سر **مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوْهَنَّ** می‌زنید همین جا بزنید!

سؤال: این عدم قطعیت در زبان قرآن را باید چه کار کنیم؟ یعنی احساس می‌شود که هر جایی داریم آن جوری که خودمان می‌خواهیم می‌فهمیم!

### تفاوت اثبات کردن آیه و تحمل آیه!

جواب: نه! این جوری نیست! ببینید شما دقیقاً موضع بحث را دقت کنید! موضع بحث این است که اگر کسی بخواهد اثبات کند که صیغه در قرآن وجود دارد به جهت تفسیری، شما اگر بتوانید در برداشت احتمالات عقلایی در کنار احتمال او بگذارید، تمام می‌شود! مگر این که بتواند این احتمال را جواب بدهد! ببینید بحث طلبگی است! شما می‌گویید آیا این آیه صیغه را تحمل می‌کند؟ می‌گویم: بله صیغه را تحمل می‌کند! ولی شما می‌گویید آیا صیغه را اثبات می‌کند؟ می‌گویم: نه! صیغه را اثبات نمی‌کند. بحث صیغه را تحمل کردن غیر این است که بحث صیغه را اثبات کردن! الان این آیه بحث صیغه را تحمل می‌کند؛ یعنی اگر فرض بکنیم که ما چیزی به نام صیغه در شریعتمان داریم که داریم، این آیه می‌تواند آن را تحمل بکند! چرا؟ چون که در آن **فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ**، **اجورهنَّ** در آن وجود دارد، ولی شما نمی‌خواهید بگویید که آیا آیه آن را تحمل می‌کند بلکه در موضع اثبات هستید؛ یعنی می‌خواهید بگویید این آیه این مطلب را اثبات می‌کند اما این آیه به جهت تفسیری مطلب را اثبات نمی‌کند! حرفی که اهل تسنن می‌زنند خیلی آبکی است!

آیات ابتدایی سوره مبارکه مؤمنون را ببینید! می‌گوید: **وَالَّذِينَ هُمْ لِزَكْوَةٍ فَأَعْلُونَ** دارد مؤمنون را می‌شمارد **وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَفِظُونَ**؛ کسانی که برای شرمگاه‌های خودشان محافظ گذاشته‌اند و حفظ می‌کنند **إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ**؛ مگر برای همسرانشان **أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ**؛ یا ملک یمین‌هایشان **فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ**؛ در این جاها ملامت

نمی‌شوند؛ چون این‌ها حلالشان هستند **فَمَنْ اِتَّعَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَاولئِكَ هُمُ العَادُونَ**؛ کسی که غیر این را می‌طلبد او آدم متعدی و متجاوزی است! یک دلیلش هم این است!

نظیر به نظیر همین دو آیه، در سوره معارج هم هست. استدلال تقریباً واضح است! می‌گوید که آن ازواجهم که ازواجهم هستند، آن کنیز هم که کنیز است و این صیغه هم چیزی است که **وَرَاءَ ذَلِكَ** می‌شود، پس **فاولئِكَ هُمُ العَادُونَ**! این استدلال باطل است به چه دلیل؟ به این دلیل که این آیه در سوره مبارکه مؤمنون است و این سوره مکی است و صیغه‌ای که ادعا می‌شود در سوره نساء است و مدنی است، پس این آیه نمی‌تواند مَبَّيْن آن آیه باشد و این آیه مکی که نمی‌تواند آیه مدنی را تخصیص بزند، یا تکلیف آن را روشن کند. اگر چیزی به نام صیغه وجود داشته باشد و تثبیت بشود، این که نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد، ضمن این که اساساً در آن بحث آن‌ها می‌گویند عقد اصلاً **ازواجهم** است و نمی‌گویند که **وراء ذلك** است! می‌گویند **ازواجهم** منتها ازدواج مدت دار است و زوج مدت دار است، و در صیغه نمی‌گویند که زوج نیست بلکه زوج است، ولی زوج مدت دار!

اصلاً آیه در مقام بیان این حرف‌ها نیست! می‌گوید با همسرانتان و محللاتتان باشید و تن به سفاح و زنا ندهید. نه در مقام بیان این حرف‌هاست که بشود اطلاق‌گیری کرد، به فرض این که بشود اطلاق‌گیری کرد؛ چون اصلاً اطلاق داخل خود **ازواجهم** است! ضمن این که آن چیزی که آن‌ها دارند ادعا می‌کنند مال آیات سوره نساء است و بعد از این آیات است! نهایتاً آن آیات، این آیات را تقیید زده و اگر هم جزو این دسته نباشد، قید زده، پس آن استدلال هم باطل است.

یک استدلال دیگر هم اهل تسنن دارند، می‌گویند که ازدواج دارای یک سری خصوصیتی است و آثار خاصی دارد: عده دارد، ارث دارد، نفقه دارد، حق القَسَم دارد، در حالی که صیغه، نه ارث دارد، نه نفقه دارد...، پس این معلوم است که ازدواج نیست!

این حرف هم باطل است؛ چون اولاً عده دارد که یک طهر است. حالا عده‌اش تفاوت دارد. خب عده در خود ازدواج دائم هم تفاوت دارد! در ازدواج دائم اگر مرد مرده باشد، عده‌اش یک چیز است و اگر عده حمل باشد؛ یعنی زن حامل باشد، یک چیز دیگرست، اگر عده طلاق باشد یک چیز دیگر است و این‌ها تفاوت‌های فقهی

است که در خود ازدواج دائم هست؛ یعنی شما اگر وجود یک تفاوت اینجوری را می‌بینید که ارث ندارد، نفقه ندارد، اصلاً باید ببینید برای چه جعل شده؟ مثل این که شما بگویید: نماز که رکوع دارد، سجده دارد، خب حالا نماز غریق چه؟ نه سجده دارد، نه رکوع دارد و نماز هم هست! اسمش هم نماز است. مگر باید به شما بگویند عده‌ها همه باید یکسان باشد تا بشود عده؟! عده‌امه با حرّه فرق دارد. ما نباید از روی احکامشان تشخیص بدهیم که چه با چه یکسان است، یا اسم ازدواج و نکاح دارد یا ندارد!

پس به جهت تفسیری کسی دلیل ندارد، اما الان می‌خواهم جایگاه را عوض کنم. جایگاه این بحث بین ما و اهل تسنن! ما اصلاً نباید چیزی را اثبات کنیم، اما آن‌ها فقط باید رد کنند! چرا؟ چون که بین فریقین متفق است یعنی کسی از اهل تسنن نیست که بگوید که ما در زمان رسول الله، رسول الله چنین مطلبی را نیاورده است. آن‌ها حرفشان چیست؟ حرفشان این است، «صارت منسوخة»؛ آیه نسخ شده.

پس ما نباید چیزی بگوییم. ما باید بشینیم و آن‌ها باید حرف بزنند و باید چنین چیزی را رد بکنند؛ چون که فضای توافقی است. من با یک روایت بحث را تمام بکنم! ببینید *تفسیر مفاتیح الغیب* مال فخر رازی است و او میدان‌دار مبارزه با شیعه است؛ یعنی هر جا بتواند، یک سنگی، سیخی بزند، می‌زند و هر جا بتواند یک حرکتی انجام بدهد در این بحث می‌دهد! ببینید خود *مفاتیح الغیب* از روات خودشان یعنی از عمران بن الحصین که از روایتی است که صحیح بخاری از او نقل می‌کند:

می‌گوید که از ابن عباس روایت داریم که «إِنَّهُ أَقْرَبُ»؛ اقرار کرد که «بِأَنَّهَا صَارَتْ مَنْسُوخَةً»؛ زمان پیغمبر بود که این نسخ شد، این آیه *فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ* که آیه مربوط به صیغه بوده، نسخ شد به این آیه *يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ* چون که این جا ادعایش با هم فرق دارد. یک حرف خیلی عجیب، غریبی از ابن عباس نقل می‌کند که «عند موته»؛ ابن عباس گفت که «اللهم اني أتوب إليك من قولی فی المتعه»؛ خدایا من را ببخش از این حرفی که زدم راجع به این آیه.

«واما عمران بن الحصین فانه نزلت آیه المتعه فی کتاب الله تعالی»؛ این آیه در کتاب خدا آمد «وَلَمْ يَنْزِلْ بَعْدَهَا آيَةٌ تَنْسُخُهَا»؛ هیچ آیه‌ای هم بعدش برای نسخ چنین آیه‌ای وجود ندارد و نیامد «وَأَمَرْنَا بِهَا رَسُولُ اللَّهِ (ص)

وَتَمَتَّعْنَا بِهَا»؛ و امر می کرد رسول الله (امر می کرد؛ یعنی ترخیص و منظورش امر عقیب حضر است که مفید ترخیص است) اگر در روایت هم داریم **تَزْوُجُ الْفَأْ؛** هزار تا بگیر، هزار تا بگیر یعنی وقتی می خواستند بگویند عدد نداریم، می گفتند مثلاً هزار تا! همین عدد کثرت است) «وَمَاتَ وَلَمْ يَنْهَنَا عَنْهُ»؛ و حضرت رسول الله به رحمت خدا رفت و نهی ایی از حضرت رسول راجع به این قضیه اصلاً نیامد! «ثُمَّ قَالَ رَجُلٌ بِرَأْيِهِ مَا شَاءَ»؛ عمران بن الحصین گفت بعد از پیغمبر یک مردکی یک حرفی زد این مردک کیه؟ عمر! این را چه کسی نقل کرده؟ عمران بن الحصین که جزو روایت شناخته شده صحیح بخاری و بالتبع تفسیر مفاتیح الغیب فخر رازی است! که «ثُمَّ قَالَ رَجُلٌ بِرَأْيِهِ مَا شَاءَ»؛ مردکی یک کاری دلش خواست کرد!

یک چنین فضایی است که به صورت قطعی در اهل تسنن وجود دارد و من دلیلش را بعداً خواهم گفت که چرا اصلاً این فضا در بعد از اسلام توسط عمر رقم خورد؟! و بعدش اصلاً در مبانی کلامی اهل تسنن خود این بحث و وجود بحث های نظیر این چه غوغایی به پا کرد و چقدر بحث های کلامی آنان را به انحراف برد! و اهمیت این که ما چنین بحث هایی را تثبیت می کنیم بعداً روشن می شود! تثبیت کردن یک چنین بحثی، اصلاً تثبیت کردن یک سری مباحثی کلامی است که بعداً این توضیح علمی را خدمتتان عرض خواهم کرد.